

چرا دروغ در جامعه رواج یافته است؟!

حدود دو سال قبل ، یکی از افسران راهنمایی و رانندگی تعریف می کرد که وقتی به یک راننده گفته چرا از چراغ قرمز عبور کردی؟



حدود دو سال قبل ، یکی از افسران راهنمایی و رانندگی تعریف می کرد که وقتی به یک راننده گفته چرا از چراغ قرمز عبور کردی؟ پاسخ شنیده: "وقتی رئیس جمهور کشورم همه قوانین را زیر پا می گذارد، چه می شود که من هم یک چراغ قرمز را نادیده بگیرم؟"

در سال های اخیر بحث دروغ به عنوان یکی از دغدغه های اندیشمندان و اغلب مردم ایران مطرح است و این که چرا بسیاری از ایرانیان عادت کرده اند به راحتی دروغ بگویند ، بی آن که دچار عذاب وجدان شوند؟!

این در حالی است که راستگویی به عنوان یک ارزش اخلاقی هم در باورهای دینی مورد تأکید است و هم در آموزه های ملی و تاریخی. "دروغگو دشمن خداست" ضرب المثل آشنای دوران کودکی همه ماست ولی بعدها که بزرگ می شویم ، خیلی هایمان تبدیل به همان دشمن خدا می شویم!

علت چیست؟ شاید گفته شود که اگر دروغ نگوئیم ، کارمان راه نمی افتد. این هم دلیلی است! اما خود این وضعیت هم معلول است و ما به دنبال علت ها می گردیم.

فکر می کنم ، با ارائه چند تصویر می توانیم به نمایی کلی از علت این پدیده ویرانگر برسیم.

1 - وقتی وضعیت اقتصادی کشور بحرانی می شود ، افراد مجبورند بیش از حد استاندارد کار کنند. پدر به فرزندش قول می دهد که عصر یا آخر هفته او را به شهر بازی خواهد برد. اما عملاً مجبور می شود در ساعاتی که باید برای خانواده اش اختصاص دهد، کار کند و کار کند و کار کند.

فرزند منتظر پدر می ماند و چشم به در ، خوابش می برد و در تمام مدتی که با شوق، انتظار پدر و شهر بازی را می کشد، ناخودآگاه پدر را دروغگویی می پندارد که خلف وعده کرده است.

می دانیم که پدر و مادر ، قهرمانان دوران کودکی همه انسان ها هستند. وقتی تصویر قهرمان، با دروغ عجین شود، کودک نیز به خود اجازه می دهد دروغ بگوید.

اگر اوضاع عمومی اقتصاد مساعد بود ، پدر می توانست به وعده اش عمل کند اما او کار می کند و فرزندش فکر می کند که او دروغ می گوید.

این یک مثال ساده است از شرایطی که پدر ، واقعاً در صدد دروغگویی نیست و خودش هم قربانی است. حال تصور کنید وضعیتی که را پدر یا مادر تعمداً دروغ بگویند.

2 - یک بار رئیس جمهور سابق ایران نزد آیت الله جوادی آملی رفت و ماجرای هاله نوری که در سازمان ملل او را در بر گرفته بود را با او در میان گذاشت.

آیت الله ، بسیار مؤدب و متین ، ماجرای مرد عربی را تعریف کرد که برای فریب اسبش ، دامنش را به گونه ای گرفته بود که گویا داخلش علوفه ریخته است و حال آن که علوفه ای در کار نبود و اسب به هوای غذا ، دنبال مرد می رفت. وقتی پیامبر این وضعیت را دید ، به او فرمود که حتی به حیوان هم نباید دروغ گفت.

چند روز از این ملاقات گذشت و فیلم آن در اینترنت منتشر شد. از آن تاریخ تا مدت ها بعد ، رئیس جمهور وقت ، به کرات آنچه را مردم به چشم دیده بودند را انکار کرد و گفت که چنان حرف هایی را زده است. حتی سخنگوی وقت دولت نیز فیلم را مونتاز شده خواند و تهدید کرد که علیه کسانی که آن را منتشر کرده بودند ، شکایت خواهد شد!

بعدها، دفتر آیت الله جوادی آملی، اصالت آن فیلم را تأیید کرد.

این تنها یکی از نمونه هایی بود که مردم از مسوولان شان دروغ شنیدند. حال بماند کرور کرور وعده هایی که می آیند و می روند و هیچگاه عملی نمی شوند تا قبح دروغ بشکند.

وقتی مردم می بینند که برخی از مسوولان شان به راحتی دروغ می گویند و بر دروغ شان اصرار هم می کنند، ناخودآگاه دروغ های خودشان را هم موجه می انگارند. حدود دو سال قبل، یکی از افسران راهنمایی و رانندگی تعریف می کرد که وقتی به یک راننده گفته چرا از چراغ قرمز عبور کردی؟ پاسخ شنیده: "وقتی رئیس جمهور کشورم همه قوانین را زیر پا می گذارد، چه می شود که من هم یک چراغ قرمز را نادیده بگیرم؟"

روایت "الناس علی دین ملوکهم" بسیار حکیمانه است. مردم، هم در قانونمداری و هم در راستگویی و دروغگویی، آگاهانه یا ناخودآگاه، تابعی از مسوولان شان می شوند.

3 - برخی مقررات جاری کشور رسماً مردم را به دروغگویی وادار می کنند. بانک ها و موسسات اعتباری، برای دادن وام، شرایطی دارند از جمله این که باید مبلغی را سپرده گذاری کنید. این کار را می کنید و موعد وام تان فرا می رسد. شما وام را برای کاری مثل تسویه یک بدهی یا برای رهن کردن یک آپارتمان می خواهید اما رئیس بانک می گوید در فرم درخواست باید بنویسید "جهت خرید خودرو".

شما می نویسید در حالی که می دانید دروغ است، رئیس بانک و کارمندی هم که کارهای بانکی وام را انجام می دهد هم می دانند که دروغ است. بازرس بانک هم می داند که خرید خودرویی در کار نیست. هیات مدیره و مدیرعامل بانک هم می دانند که آنچه در فرم نوشته می شود، دروغ است.

بانک وامی می دهد و سودی می ستاند و وام گیرنده هم وام را به زخم زندگی اش می زند ولی در این وسط، یک دروغ بیهوده هم ثبت و ضبط می شود. واقعاً چه نیازی به این دروغگویی رسمی وجود دارد؟!

4 - "شما در نماز جماعت محله تان شرکت می کنید؟" این سؤالی است که در بسیاری از مصاحبه های استخدامی در نهادهای دولتی پرسیده می شود.

بسیاری هم پاسخ مثبت می دهند و حال آن که این گونه نیست. برای این که در مصاحبه هم کم نیاورند، قبل از آن اطلاعاتی مانند این که "امام جماعت کیست؟" را به دست می آورند! زیرا اگر در مصاحبه صادقانه بگویند "نه، شرکت نمی کنم"، امتیاز منفی دارند. بنابراین ترجیح می دهند دروغ بگویند تا امتیازشان افزون شود.

واقعاً چه نیازی به این سوالات و نظایر آنها در فرم های استخدامی و مصاحبه ها و ... وجود دارد و چرا مردم را در موقعیتی قرار می دهند که برای کسب امتیاز، دروغ بگویند و در اسناد اداری، ثبتش کنند؟ فراموش نمی کنم که سال ها قبل، مردم تعداد درهای مسجد جامع شهرشان را حفظ کرده بودند زیرا در چند مصاحبه استخدامی، مصاحبه کننده برای این که مچ مصاحبه شونده ای که مدعی شرکت در نماز جمعه بود را بگیرد، از او پرسیده بود: شما که به نماز جمعه می روی، مسجد یا مصلی چند در دارد؟!

این قبیل کارها، دروغ گفتن را ابتدا به یک امر اضطراری و سپس به یک عادت تبدیل می کند. این که افراد ناگزیر شوند خود را غیر از آنچه هستند معرفی کنند، نهادینه سازی دروغ در درون افراد است.

آنچه ذکر شد، تنها "بخشی از دلایل پرشماری" است که باعث شده دروغ در جامعه ما گسترش یابد و اعتماد عمومی در همه سطوح، به نازل ترین حد خود برسد. البته ناگفته نماند که هنوز راستگویی هم زنده است ولی دروغ، حتی اندکش هم مهلک است.

دروغ، کلید صندوق زشتی های دیگر است و اگر در جامعه ای شیوع پیدا کند، پشت سرش، ریاکاری، خیانت در امانت، دزدی و اختلاس، بی عفتی، لابلالی گری و ... هم می آید.

بر همه ماست که ابتدا، خود را ملزم به راستگویی کنیم و سپس بدان حد که از دست مان بر می آید، صداقت را ترویج دهیم چه آن که در غیر این صورت ، خودمان هم در منجلاب جامعه ای که به دروغ و عوارض بعدی گرفتار شده ، غرق خواهیم شد.

منبع:عصرايران